

تأملی دوباره در تفسیر کشف الاسرار میبیدی

مهدی دشتی *

چکیده : « کشف الاسرار »، از تفاسیر کهن پارسی است که رشیدالدین میبیدی بیش از نُه قرن پیش نوشته است. در این تفسیر، ذیل هر آیه در سه مرحله (به تعبیر مؤلف کتاب: سه نوبت) مطالبی بیان شده است.

نویسنده مقاله، از نوبت اول، یک بحث ادبی، (گونه هروی)؛ از نوبت دوم، یک بحث تاریخی - روایی (اسرائیلیات)؛ و از نوبت سوم، یک بحث کلامی (تأویل های عرفانی) را برگزیده و به بحث گذاشته است.

کلید واژه ها : تفاسیر فارسی / کشف الاسرار و عُدَّة الابرار / میبیدی، رشیدالدین / زبان فارسی /

گونه هروی / اسرائیلیات / تأویلات عرفانی

مقدمه

شصت و چهار سال پیش (۱۳۱۸ ش)، قسمتی از یک کتاب تفسیر خطی فارسی و عربی که به مذاق عرفانی نوشته شده بود، به دست مرحوم استاد سید محمد محیط طباطبایی رسید. ایشان پس از ده سال تحقیق و تتبع و مراجعه به کتابخانه های مختلف در تهران و مشهد، بدین نتیجه رسید که آنچه در اختیار دارد - بعلاوه دیگر نسخه های پراکنده در کابل، مشهد، تهران و استانبول - همه اجزایی متفرق از کتابی واحد و تفسیری یگانه است به نام « کشف الاسرار و عُدَّة الابرار »، که تقریباً چهل سال پس از وفات خواجه عبدالله انصاری (م: ۴۸۱ هـ) و دوستان سال پیش از تولد تفتازانی (م: ۷۹۱ هـ) توسط عالمی عارف و مفسری فاضل به نام رشیدالدین ابوالفضل میبیدی یزدی (که به احتمال قوی در هرات بسر می برده) تألیف شده است.

در همین زمان (۱۳۲۸ ش)، مرحوم دکتر محمد معین نیز به پاره ای از تفسیر میبیدی

دست یافته بود. به خیال آنکه این، همان تفسیر خواجه عبدالله انصاری است، مقاله‌ای با عنوان «تفسیر فارسی خواجه عبدالله انصاری» منتشر نمود.^(۱)

انتشار مقاله مذکور، مرحوم محیط را برانگیخت تا نتیجه مطالعات ده ساله خویش را طی مقاله مفصلی در همان مجله دانش به اطلاع همگان رساند و فضلا را با میراثی ارزشمند آشنا نماید.^(۲) دیگر همه دانستند که تفسیر میبیدی، تفسیری مستقل و نوپیداست و همان تفسیر خواجه عبدالله انصاری نمی‌باشد.^(۳)

البته هنوز روشن نیست که تفسیر انصاری، اصلاً عربی بوده یا فارسی، و عبارت میبیدی هم که می‌گوید: «ترجمت الكتاب بکشف الاسرار و عده الابرار»، دلالتی بر اینکه تفسیر وی، به فارسی درآمده تفسیر انصاری باشد، ندارد.^(۴) همچنین تفسیر میبیدی هیچ ربطی هم با تفتازانی ندارد و اینکه حاجی خلیفه در کشف الظنون، تفسیری فارسی با همین نام به سعدالدین تفتازانی نسبت داده، نادرست است.^(۵)

اکنون از آن زمان سالها می‌گذرد و در زمینه تفسیر کشف الاسرار، کارهای گوناگونی انجام شده و به چاپ رسیده که بخشی از آنها به شرح زیر است:

- ۱ - کشف الاسرار و عده الابرار، معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری، به کوشش علی اصغر حکمت، دانشگاه تهران، ۱۳۳۱ - ۱۳۳۹ ش، ده جلد.^(۶)
- ۲ - قرآن کریم با ترجمه نوبت اول از کشف الاسرار، با پیشگفتار دکتر سید حسن سادات ناصری، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۵۱.
- ۳ - فهرست تفسیر کشف الاسرار، به کوشش دکتر محمد جواد شریعت، تهران، ۱۳۶۳.
- ۴ - لطایفی از قرآن کریم، برگزیده از کشف الاسرار و عده الابرار، به کوشش دکتر محمد

۱ - مجله دانش، سال ۲ (۱۳۲۸ ش)، ش ۲، ص ۲ به بعد.
 ۲ - مجله دانش، تیرماه ۱۳۲۸ ش، ص ۱۹۳ - ۲۰۰ و ۲۴۳ - ۲۴۵. مقاله «داستان تفسیر خواجه عبدالله انصاری».
 ۳ - البته تفسیر انصاری، اساس تفسیر میبیدی در «النویة الثالثة» می‌باشد که میبیدی آن را شرح و بسط داده است. ر.ک. دیباچه عربی کتاب از دفتر اول.
 ۴ - مجله دانش، ص ۲۴۳.
 ۵ - همان، ص ۱۹۴ - ۱۹۵. لازم به ذکر است که میبیدی در دیباچه کتابش، آغاز تألیف تفسیر را ۵۲۰ هـ ذکر کرده است. کشف الاسرار به کوشش علی اصغر حکمت، ۱ / ۱.
 ۶ - جلد اول در سال ۱۳۳۱ و سایر مجلدها در سالهای ۳۸ - ۳۹ به چاپ رسیده است. چاپ‌های بعد توسط مؤسسه امیرکبیر انجام گرفت که آخرین چاپ مربوط به سال ۱۳۸۲ است. این چاپ‌ها افسس از طبع نخستین است. با این مزیت که بعضی از اغلاط چاپی آن تصحیح شده است.

مهدی رکنی، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ ششم ۱۳۷۲.

۵ - جلوه‌های تشیع در تفسیر کشف الاسرار، دکتر محمد مهدی رکنی، یادنامه علامه امینی، ص ۱۷۱ - ۱۷۵.

۶ - هزار سال تفسیر فارسی، دکتر سید حسن سادات ناصری و منوچهر دانش پژوه، ص ۲۷۱ - ۲۹۵، نشر البرز، تهران، ۱۳۶۹.

۷ - تاریخ ترجمه از عربی به فارسی (از آغاز تا عصر صفوی)، دکتر آذرتاش آذرنوش، ص ۱۶۳ - ۱۹۱، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۵.

اینک، بر مبنای کارهای انجام شده، اطلاعاتی مفید و گرانها در دست داریم که بی شک راهگشاست.

اما آنچه در این مقاله سودای طرح آن را داریم، حضور گونه هروی در نوبت اول از تفسیر میبدی، اسرائیلیات در نوبت ثانی و بالاخره بررسی نمونه‌هایی از تأویلات عرفانی در نوبت ثالثه است. (۱)

۱ - گونه هروی در نوبت اول

شناخت گونه‌ها در زبان فارسی عمر چندانی ندارد و آنچه هم که به دست آمده عمدتاً مرهون زحمات طاق فرسا و بی شائبه استاد دکتر علی رواقی است.

ایشان در معرّفی «گونه» چنین نوشته‌اند: «از آن روزگار که زبان فارسی نوین توانست در جای یک زبان نوشتاری در بخش‌هایی از سرزمین گسترده ما پا بگیرد و از آن هنگام که نمونه‌هایی از نوشته‌های فارسی، نظم و نثر به دست ما رسیده است، در کنار یک زبان فارسی معیار، که در شماری از نوشته‌های فارسی آن روزگار به کار گرفته می‌شد، بسیاری از متن‌های فارسی را می‌بینیم که از نظر زبان، واژه و ساخت (صرفی و نحوی) و آوا، بایکدیگر



۱ - ابوالفضل میبدی در تنظیم مطالب تفسیر خود که ترجمه و تفسیر و تأویل همه آیات قرآن را دربردارد، سه مرحله به تعبیر خود سه نوبت را در نظر گرفته است: النوبة الاولى ترجمه آیات به پارسی روان با رعایت اختصار و دقت و امانت کامل در برگرداندن کلمات قرآنی. النوبة الثانية که بخش بزرگی از کتاب را شامل می‌شود و در تفسیر آیات به روش عمومی تفسیرهای اهل سنت، که آنکا به احادیث و اقوال مفسران گذشته دارد. و النوبة الثالثة که به بیان تأویلهای عارفانه و لطیفی که از برخی آیات استنباط کرده اختصاص یافته است.

ناهمگونی‌های فراوان دارند، همچنان که زبان این نوشته‌ها با زبان معیار هم ناهمخوانی‌های بسیار دارد.»^(۱)

این ناهمگونی‌های زبانی با چگونگی روند ساخت‌گیری و ترکیب زبان فارسی در هریک از حوزه‌های گوناگون جغرافیایی پیوندی استوار دارد، تا آن حد که گونه‌های^(۲) زبانی در واقع صورتی از کاربرد زبان در یک حوزه و دوره می‌باشد.

برای مثال گونهٔ ماوراء النهری زبان فارسی نوین - که یکی از توانمندترین گونه‌های زبان فارسی است و از قدیم‌ترین روزگار تا امروز در لابه‌لای برگهای بسیاری از نوشته‌های فارسی به جا مانده است - در ساخت‌گیری خود، از زبانهای بلخی و ختئی و خوارزمی و برخی از زبانهای آن سوی رود، بهره برد و از زبان سُغدی واژه‌های بسیار برگرفت.

با زبان برخی از اقوام عرب که در آن حوزه اسکان گرفته بودند، آمیخت و گونه‌ای از زبان فارسی را ساخت که با گونه‌های دیگر این زبان در حوزه‌های جغرافیایی دیگر ناهمگونی‌های فراوان دارد.^(۳)

بر این اساس، وجود هم‌خوانی زبانی: واژه‌های ساختاری و آوایی میان متون باقی‌مانده و مربوط به حوزه جغرافیایی واحد، ما را به کشف و تشخیص گونه‌ای زبانی، هدایت می‌کند. میان متن کشف الاسرار (البته نوبت اولی) با کتاب‌های طبقات الصوفیه، و مجموعهٔ رسائل فارسی پیرهرات و بخشی از تفسیری کهن به پارسی از مؤلفی ناشناخته (احتمالاً حدود قرن چهارم هجری) - که بسیاری از واژه‌های حوزهٔ هرات یا زبان «هریوه» را دربردارد که حتی در کشف الاسرار و نوشته‌های پیرهرات نیز دیده نمی‌شود - همخوانی زبانی وجود دارد. و این، گویای گونهٔ زبانی ویژه یعنی گونهٔ هروی است.

اینک نمونه‌هایی از آثار واژگانی این گونه در تفسیر کشف الاسرار میبیدی و دیگر نوشته‌های هروی:^(۴)

۱ - بخشی از تفسیری کهن به پارسی، تحقیق و تصحیح دکتر سید مرتضی آیه‌آ... زاده شیرازی، ص سی و سه.

2 - Variantes

۳ - در حال حاضر و برپایه تحقیقات استاد دکتر رواقی، پنج گونهٔ زبانی برای زبان فارسی تشخیص داده شده است: از گونهٔ ماوراء النهری، گونهٔ سیستانی، گونهٔ هروی، گونهٔ رازی و گونهٔ مرکزی.

۴ - این نمونه‌ها برگرفته از مقدمهٔ دکتر رواقی بر کتاب «بخشی از تفسیری کهن به پارسی» و مقدمهٔ دکتر رکنی بر «لطایفی از قرآن کریم» است.

۱) **اُنیز:** و دوزخ گوید **انیز داری؟** (کشف، ۹ / ۲۸۶).

و می‌گشاید از خواب و زنده باز می‌فرستد آن دیگرکس را که هنگام او در نرسید **انیز**.

(کشف، ۴۱۶/۸)

ذَلِكُمْ وَاَنَّ اللّٰهَ مُوهِنٌ كَيْدِ الْكَافِرِينَ: (انفال / ۱۸) این همه هست و **اُنیز** الله سست کننده

است و بی‌کواس ساز کافران را. (متن، ص ۱۶) (۱)

۲) **بِچِم:** و آنچه گوید راست گوید و **بِچِم**. (کشف، ۱۰ / ۳۴۹)

و مال ایشان با مال خود درهم نهید و آمیخته دارید، آنگه مزد معروف برگیرید

بِچِم. (کشف، ۱ / ۵۸۹)

: پس از خدای ترسند... و سخن **بِچِم** گویند. (کشف، ۲ / ۴۲۰)

: شیخ ابوالحسن جهضم را پسری رسید نه **بِچِم**. (طبقات الصوفیه، ص ۶۰۲)

: **لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَّ سَفَرًا قاصِدًا:** (توبه / ۴۲) فرا دست می‌رسیدید نزدیک و سفر

بِچِم و راه نه دراز. (متن ص ۵۷)

۳) **پردیوکن (ساحر):** و **پردیوکن** بنماند هر جا که پدید آید. (کشف، ۶ / ۱۳۹)

۴) **پردیو (سحر):** بیو کند موسی عصا خویش ... تا که فروبرد تیز آنچه ایشان

ساختند. [از پردیو]. (کشف، ۷ / ۹۶)

: چون موسی پیغام رسانید و رسالت حق بگزارد و قوم وی گفتند این سحری روشن

است و **پردیوی** پیدا. (کشف، ۴ / ۳۲۲)

۵) **جُذز:** از حقّ او را **جُذز** دوری نیفزاید. (کشف، ۴ / ۴۴۱)

: عباس حمزه مردی بزرگ بود و... بابا یزید و **جُذز** از ایشان جدّ بوبکر حفیداید. (طبقات

الصوفیه، ص ۱۳۹)

۶) **جذاجذ:** در آنچه ایشان در آن **گفت** و گوی **جذاجذ** می‌گویند و رایهای مختلف

می‌بینند. (کشف، ۱ / ۳۲۱)

: با آنچه در آن بودید از اختلاف و **جذاجذ** که می‌گفتید. (کشف، ۳ / ۵۳۶)

: وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ (هود / ۱۱۸) و همیشه جدا جدا خواهند بود. (متن ص ۱۸۳)

۷) **جوک (دسته، گروه):** یعنی که الله آید و جوکی فریشتگان باوی. (کشف، ۱ / ۵۵۶)

: چون جنازه‌ی وی می‌بردند گله‌ی مرغان یعنی جوکی بر سر جنازه‌ی وی آمدند.

(طبقات الصوفیه، ص ۱۳)

: وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ (هود / ۱۷) و هر که بمحمد ﷺ کافر شود

از هر جوکی از جوک‌های جهود و... آتش وعده جای اوست. (متن ص ۱۵۱)

۸) **جوک جوک:** بیرون روید بنفیر، «ثبات» جوک جوک. (کشف، ۲ / ۵۷۶)

۹) **درواخ گشتن (محکم و استوار گشتن):** حجت درواخ گشته و پیغام بوی رسیده.

(کشف، ۴ / ۴۹)

: و دست در ولایت و رکن درواخ زسد و از آداب و سیرت ایشان ادب

گیرد. (طبقات الصوفیه، ص ۲)

: كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ: (یونس / ۳۳) آنست که درواخ رواست و بودنی. (متن، ص ۱۱۸)

: كُلُّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ: (هود / ۶) همه در لوح است در نسخه پیدای درواخ. (متن، ص ۱۴۵)

۱۰) **درواخ داشتن (محکم و استوار داشتن):** و قدمهای ما درواخ دار پیش دشمن.

(کشف، ۱ / ۶۶۶)

: آن جا درواخ دار و به آنجا بازنشین تا تمام شود. (طبقات الصوفیه، ص ۳۲۰)

: وقتی که کسی یا وی که بضاعت تو به دست او بود و درد تو با داروی وی موافق بود،

دامن او درواخ دار. (طبقات الصوفیه، ص ۲۳)

: يُبَيِّنُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ (ابراهیم / ۲۷) ؛ درواخ می‌دارد الله گورجیدگانرا

بآن سخن درواخ. (متن، ص ۲۵۱)

۱۱) **رهیکان (بندگان):** می‌فروفرستند از فضل خویش... بر آن که خواهد از رهیکان

خویش. (کشف، ۱ / ۲۷۰)

: یافتند رهیی را از رهیکان ما. (کشف، ۵ / ۷۱۰)

: وَ لَا غَوِيَّتُهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ (حجر / ۳۹-۴۰) و ایشانرا از راه گوم کنم

همگان مگر آن رهیکان تو از ایشان (متن ص ۲۶۲)

۱۲) سپنجگانی: وَ يَغْلَمُ مُشْتَقَرَّهَا وَ مُشْتَوَدَ عَهَا (هود / ۶)؛ و می داند الله جای آرام آن و

جای سپنجگانی آن. (کشف، ۴ / ۳۴۹)

۱۴) سپنج: موسی آواز داد که من یکی غریبم مرا امشب سپنج دهید بغربت اندر.

(کشف، ۷ / ۳۰۴)

۱۴) فرهیفتن: چنان می پندارند که خدا را می فرهیهند. (کشف، ۱ / ۶۱)

: من محالم در حال، او شبلی بفرهیفته، آنچه او کرد با آن مرد. اول او با او کرد.

(طبقات الصوفیه، ص ۲۰۸)

۱۵) گوشوان (رقیب): پس حُرّاس آسمان و گوشوانان او را منع کردند. (کشف، ۱ / ۲۹۶)

: خدای بر شما دیده بان است و گوشوان. (کشف، ۲ / ۴۰۱)

۱۶) گوشیدن از...: چون ولایت بشناختی خویش را از آفت می گوش. (مجموعه رسائل

فارسی عبدالله انصاری، ص ۳۷۶)

۱۷) هن: چنین هن بازمی گشائیم پیدا و روشن سخنان خویش. (کشف، ۳ / ۵۹۲)

: بومنصور مرا پسر آمد و چنان هن. (طبقات الصوفیه، ص ۱۵۷)

: وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا (ابراهیم / ۴۲)؛ و مپندار یا هن رسول من که الله ناآگاه است.

(متن ص ۲۵۴)

۱۸) هنری (پاک و بی عیب): تا پاک کنی ایشان را و مال ایشان را و هنری و روزافزونی

کنی (کشف، ۴ / ۲۰۰)

: تزکیت پاک کردن بود کیسرا بهنری یا بپاکی ستودن از عیب (توبه / ۱۰۴، متن ص ۸۵)

اینک برای تتمیم فائده نتایجی را هم که آقای دکتر آذرنوش از مقایسه ترجمه کشف

الاسرار (نوبت اول) و ترجمه (رسمی معروف به ترجمه تفسیر طبری) به دست آورده، به

اختصار عرضه می داریم.^(۱) اما در ابتدا برای روشنی بیشتر، نظر ایشان را درباره نثر نوبت سوم و

دوم می آوریم:

۱- در «نوبت سوم»، ساختار عبارات، غالباً برازنده و مقبول فارسی زبانان است.

صفت‌گرایی نگارنده، زبانی به سلامت متن نمی زند. از برخی شکل‌های گویشی که بگذریم،

۱- برای تفصیل بیشتر، ر.ک: به تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ص ۱۶۱ - ۱۹۰.

اساساً کلماتِ غریب یا کهن‌گرایی در آن اندک است.

۲ - تفسیر «نوبت دوم» بیشتر به عربی نگاشته شده، بخش‌های فارسی آن هم عموماً ترجمهٔ روایاتِ عربی است. به همین جهت ریخت جملهٔ عربی، فراوان در آن راه یافته است. با این همه، قطعات شیوا و از نظر دستور زبان فارسی، درست، در آن فراوان است. این بخش‌ها را باید طبیعی‌ترین گفتار و معمولی‌ترین شیوهٔ بیان در عصر میبیدی پنداشت، زیرا وی به زبان عامهٔ مردم با سواد روزگار خود سخن گفته است. و چون مضامین معمول و همگانی، مانند احکام شرع را بیان می‌کرده و مضامین ارجمند و لحن و واژگان شایستهٔ آن گونه معانی را برای «نوبت سوم» وامی‌نهاد، ناچار انبوهی کلمهٔ عربی که دیگر در قرن ۵ - ۶ هجری معروف ایرانیان شده بود، در آن به کارآمده و جای کلمات فارسی کهن را گرفته است. حجم این‌گونه کلمات شاید به ۳۰ تا ۴۰ درصد برسد.

۳ - در «نوبت اول» همه چیز تفاوت دارد. ساختار عبارات، فارسی نیست، زیرا میبیدی، آیات الهی را بخش‌بخش و گاه کلمه به کلمه ترجمه کرده و خود می‌دانسته که از آن گونه ترتیب، جملهٔ فارسی درستی فراهم نمی‌آید. از این جهت، ژرف ساخت ترجمهٔ میبیدی با ترجمهٔ رسمی معروف به ترجمهٔ تفسیر طبری، تفاوت چندانی ندارد. اما تفاوت کار دو ترجمه در آن است که میبیدی، اولاً گاه با تغییر دادن جای افعال، جملات خود را اندکی فارسی‌تر گردانیده، ثانیاً او در بیشتر جای‌ها، کلمه‌ای یا جمله‌ای به ترجمهٔ رسمی خود افزوده است. همین امر باعث شده که برخی جملات پیچیده که در ترجمهٔ رسمی دچار گنگی مطلق اند، در اثر او مفهوم گردند.

تردید نیست که میبیدی زبان دانی پرمایه بود، اما در این نیز تردید نیست که از منابع اصلی کار خود - یعنی ترجمه‌های کهن تر قرآن - آگاه بود و از آنها نیز بهره می‌برد.

در میان این منابع، البته کتابی مهمتر و استوارتر از ترجمهٔ رسمی وجود نداشت. تأثیر این ترجمه بر کار میبیدی، در دو زمینه آشکار است: ساختار دستوری جمله و واژگان.

شاید نتوان دربارهٔ ساختار سخن گفت، زیرا این مترجمان کاری جز این نمی‌کردند که در مقابل هر کلمه یا ترکیب قرآنی، یک معادل فارسی می‌نهادند و لاجرم شکل عبارتشان به یکدیگر شبیه می‌گردید.

اما نباید فراموش کرد که این شیوه همان است که مترجمان عصر سامانی پیش گرفتند

و پس از آن ... شیوه‌های دیگری که برخی کسان ابداع کردند - از ترجمه‌های آزاد گرفته تا ترجمه‌های آهنگین - هیچ کدام موفقیت ترجمه رسمی را نیافتند. به عبارت دیگر، روش مترجمان عصر سامانی، سنتی گردید که نه تنها تا عصر میبدی، بلکه تا زمان ما نیز ادامه یافته است.

در زمینه واژگان نیز چنان که در نمونه‌های خود دیدیم، تأثیر ترجمه رسمی نیک هویداست. در تعدادی از ترجمه‌های میبدی، همین که کلمات و جملات اضافی را از آنها بیرون می‌کنیم، می‌بینیم که اسکلت واژه‌های آنها به ترجمه رسمی شبیه می‌گردد. ما به عمد نمونه‌های متعددی از این نوع را عرضه کرده‌ایم. اما در آن میان، چهار کلمه هست که کیفیت خاص و پرمعنایی دارند: وارن، پژول، دوسنده، دیوستنبه. ویژگی‌های این کلمات از نظر کار ما بدین سان است:

الف - همه، کلماتی عموماً نادرند، امروز بکلی فراموش شده‌اند و در آثار کهن نیز کلمات کاملاً شناخته شده رایجی به نظر نمی‌آیند.

ب - تا آنجا که پژوهش‌های ما نشان می‌دهد، در هر دو مکتب، تنها یک بار مکتورند (مگر «ستنبه» که در ترجمه رسمی، دو سه بار آمده است.)

ج - در هر دو کتاب، آنها را در مقابل چهار کلمه قرآنی معین، یعنی در یک مکان می‌یابیم نه جای‌های متفاوت. یعنی مثلاً «دوسنده» در هر دو کتاب، ترجمه «لازب» در سوره صافات، آیه ۱۱ است و جای دیگری هم تکرار نشده.

با توجه به نکات یاد شده، دیگر نمی‌توان پنداشت که میبدی آنها را بر حسب تصادف به کار آورده و از ترجمه رسمی تقلید نکرده باشد.

علاوه بر این چهار کلمه، واژه‌های کهن دیگری که در فهرست خود آورده‌ایم، سخن ما را تأیید می‌کند. کلماتی چون دیو، پری، انبازان، همزادان، بندگان، گرویدگان... همه کهن اند و در تفسیرهای میبدی، یا هیچگاه به کار نرفته‌اند و یا به طور استثنایی آمده‌اند، حال آنکه در ترجمه «نوبت اول» پیوسته تکرار شده‌اند. نیز این نکته مهم است که آنها همه، کلمات قرآنی واحدی را در دو کتاب ترجمه می‌کنند.

نکته آخر اینکه، در ترجمه رسمی، واژگان ترجمه قرآن، به زبان تفسیر بسیار نزدیک

است. اما چگونگی جمله‌بندی در آن دو، مختلف است. در تفسیر میبدی، زبان « نوبت اول » با زبان «نوبت‌های دوم و سوم»، هم از نظر واژگان اختلاف فاحش دارد و هم از نظر ساختار دستوری. این اختلاف همچنان شدت می‌یابد، تا در قرن‌های اخیر به اوج خود می‌رسد.

۲ - اسرائیلیات در نوبت دوم

آیات قرآنی عملکرد زشت بنی‌اسرائیل در طول تاریخ (بقره / ۴۴، ۵۱، ۵۹، ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۶۷- ۷۴، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۳- ۹۶، ۱۰۲ و ۱۰۳) و دشمنی آشکار ایشان با مسلمانان (بقره / ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۳۵، ۱۴۵- ۱۴۶) را به صراحت بیان می‌دارد.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز مسلمانان را برحذر داشت از اینکه بدیشان مراجعه کنند و سؤال پرسند، چرا که به جای هدایت کردن، گمراهشان می‌سازند، به نحوی که باطل را گردن می‌نهند و حق را تکذیب می‌کنند و این در حالی است که اگر حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام در میان مسلمانان بود، جز آنکه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را پیروی کند، راه دیگری نداشت. (مسند احمد بن حنبل، ۳ / ۳۳۸).

با وجود همه اینها، متأسفانه خلیفه دوم، راه را به روی اهل کتاب و اسرائیلیات گشود. آنها از طریق سخنان کعبُ الأحبار و تمیم بن اوس داری، شاگردانی که از میان صحابه یافتند همچون ابوهریره و عبدالله بن عمرو عاص و نیز تابعانی که بعد آمدند مانند وهب بن مُنبه و محمد بن کعب القرظی و عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج؛ و دیگرانی چون مقاتل بن سلیمان - که اتفاقاً در علوم قرآنی و تفسیر بسیار نوشتند و سخن گفتند - کردند آنچه کردند و قرآن را موافق آراء اسرائیلی تغییر دادند و تحریف کردند. (۱)

اسرائیلیات به کتب حدیثی و از آنجا به تفاسیر راه یافت و ماندگار شد. در این میان، تفسیر کشف الاسرار میبدی نیز پذیرای بخش عظیمی از این آثار شد. عامل اصلی این ماجرا، آن بود که میبدی خود از محدثان بزرگ زمان خویش بود و مبنایش در تفسیر بر استناد به احادیث

۱ - شرح این ماجرای غم‌انگیز و آثار اسفبار آن را - که موجب انحرافات فکری بسیار در میان مسلمانان شده‌م چون اعتقاد به رؤیت خداوند با چشم سر، همانندی خداوند با انسان، تجسیم و تجسد حق، وحدت وجود، گناهکاری انبیاء و... - در منابع زیر ببینید: التفسیر و المفسرون، محمد هادی معرفت، ۲ / ۷۹ - ۳۱۲؛ اسرائیلیات و تأثیر آن بر داستانهای انبیاء، حمید محمد قاسمی، سروش، ۱۳۸۰ ش؛ سیری در صحیحین، محمد صادق نجمی؛ نقش ائمه در احیای دین، سید مرتضی عسکری، جلد دوازدهم.

بود. ولی متأسفانه از ایراد اخبار مجعول و احادیث موضوع ابایی نداشت، چراکه بسیاری از این احادیث در کتاب‌های مورد وثوق اهل سنت یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم وجود داشت. لذا وی با فراغ بال به نقل این روایات مبادرت نمود، هرچند که ظاهر آن با عقل مبیانت داشت. (۱)

البته میبیدی بدین اکتفا نکرد. وی حتی در تفسیر آیات متشابه یا آیاتی که سخن در آنها از راه استعاره و کنایه ادا شده، نیز قبول ظاهر این گونه آیات را ضروری دانست و از تدبّر و تعقل برای درک مراد آن یا تأویل ظاهر آن بازایستاد و حتی از دریافت معنای حقیقی آن نهی نمود. (۲) اینک نمونه‌هایی چند از اسرائیلیات مندرج در تفسیر کشف الاسرار را نقل می‌کنیم و البته چنانکه پیش از این هم گفته شد، این همه ماجرا نیست:

الف - خلقتِ حوّاء از استخوان دندهٔ آدم عليه السلام (۳)

اصل این داستان در باب دوم از سفر پیدایش تورات، جمله‌های ۱۸ تا ۲۵، مندرج است. (۴) ساموئل هنری هوک، تصریح می‌کند که ماجرای خلقتِ حوّاء از دندهٔ آدم عليه السلام، از جمله اسطوره‌های عبری است که ریشه در اسطوره‌های سومریان دارد. وی آنگاه به تفصیل، اسطورهٔ مذکور را گزارش می‌نماید. (۵)

در روایاتِ اهل بیت عليهم السلام، به صراحت اسطورهٔ مذکور تکذیب شده است. فردی از امام باقر عليه السلام پرسید: خداوند حوّاء را از چه آفرید؟ آن حضرت عليه السلام فرمود: مردم در این باره چه می‌گویند؟ او گفت: می‌گویند خداوند او را از دنده‌ای از دنده‌های آدم آفرید. فرمود: دروغ می‌گویند! آیا خداوند عاجز بود از اینکه وی را از چیز دیگری بیافریند؟

راوی گفت: جانم فدای تو باد، وی را از چه آفرید؟ حضرت فرمود: پدرم از پدرانش به من خبر داد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند تبارک و تعالی یک قبضه از خاک برداشت و از آن آدم



- ۱ - مانند حدیثی که به روایت ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم راجع به نزول خداوند در صحرائِ محشر نقل کرده. (کشف الاسرار، ۱ / ۵۵۷).
- ۲ - برای نمونه بنگرید به کشف الاسرار، ۱ / ۱۲۷ و ۵۵۷ به نقل از لطایفی از قرآن کریم دکتر محمد مهدی رکنی، ص ۵۲.
- ۳ - کشف الاسرار، ۱ / ۱۴۷.
- ۴ - به نقل از اسرائیلیات و تأثیر آن بر داستانهای انبیاء، ص ۲۴۵.
- ۵ - اساطیر خاورمیانه، ص ۱۵۷ و ۱۵۸، به نقل از همان، ص ۲۴۵ - ۲۴۶.

را آفرید. قسمتی از خاک زیاد آمد و حوا را از آن آفرید. (۱)

ب - کرم بر بدن حضرت ایوب علیه السلام (۲)

این داستان هم از جمله اسراییلیاتی است که از طریق وهب بن منبه و امثال وی وارد شده (۳) و علاوه بر تعارض با سیاق آیات قرآن (۴) و عقل سلیم، در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز صریحاً تکذیب شده است، چنانکه امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوار خود روایت کرد که فرمود: «... برخلاف آنچه گفته می‌شود، ایوب از ناحیه هیچ یک از ابتلاهایش عفونت پیدا نکرد و بدبو نشد و نیز صورتش زشت و زنده نشد. حتی ذره‌ای خون یا چرک از بدنش بیرون نیامد و آحدی از دیدن او تنفر و از مشاهده‌اش وحشت نکرد و هیچ جای بدنش کرم نینداخت. رفتار خدای عزوجل درباره انبیاء و اولیاء مکرمش که مورد ابتلایشان قرار می‌دهد، این چنین است.» (۵)

ج - آواز خوش داود علیه السلام (۶)

این سخن نیز اصلی ندارد و براساس حدیثی مجعول و اساساً اسراییلی است چنانکه محدثان اهل سنت نیز متوجه شده و بدان تصریح کرده‌اند. (۷)

د - قصه داود علیه السلام و همسر اوریا (۸)

از آنجاکه این قصه بسیار شنیع، است از نقل آن خودداری می‌کنیم. متأسفانه این ماجرای ساختگی و اسراییلی به تفصیل در کشف الاسرار و دیگر کتب تفسیری همچون تفسیر طبری، تفسیر الدر المنثور سیوطی، تفسیر معالم التنزیل، تفسیر کشاف زمخشری، تفسیر کبیر فخر رازی، تفسیر نسفی و قرطبی آمدن است. (۹)



-
- ۱ - تفسیر المیزان، ۴ / ۲۴۸؛ تفسیر صافی، ۱ / ۴۱۴ و بحار الانوار، ۱۱ / ۱۱۶. به نقل از همان ص ۲۴۴.
 - ۲ - کشف الاسرار، ۶ / ۲۸۴ و بعد.
 - ۳ - بنگرید به تفسیر طبری، ۱۷ / ۴۳ و ۵۳؛ تفسیر الدر المنثور، ۴ / ۳۲۹ و ۴۳۰؛ قرطبی، ۱۱ / ۲۱۴ و ... به نقل از اسراییلیات و تأثیر آن بر داستانهای انبیاء، ص ۳۳۴ و ۳۳۶.
 - ۴ - ر ک به همان، ص ۳۳۷ - ۳۳۸.
 - ۵ - بحار الانوار، ۱۲ / ۳۴۸ و ۳۴۹؛ به نقل از همان، ص ۳۴۱.
 - ۶ - کشف الاسرار، ۱ / ۶۷۱.
 - ۷ - ر. ک. به اللالی المصنوعه، سیوطی، ۱ / ۱۷۰.
 - ۸ - کشف الاسرار، ۸ / ۳۳۴ - ۳۴۳.
 - ۹ - برای آشنائی با نقل تفصیلی هر یک از این تفاسیر، ر. ک. به اسراییلیات و تأثیر آن بر داستانهای انبیاء در



اصل این ماجرا برگرفته از تورات، کتاب دوم سموئیل، باب ۱۱، جمله‌های ۲ تا ۲۷ و باب ۱۲، جمله‌های ۱ تا ۱۵ است.^(۱) و داستان، مغایرت صریح با ظاهر آیات قرآنی، عصمت انبیاء و دیگر مبانی اعتقادی دارد.^(۲) در این میان، اهل بیت علیهم‌السلام - که همواره از مرزهای معارف الهی به شایستگی دفاع کرده و اسلام را زنده نگه داشته‌اند - بشدت ماجرای مذکور را تکذیب کرده، اشاعه دهندگان آن را مستحق اجرای حدود الهی دانسته‌اند.

چنانکه امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمود: «اگر کسی داستان داود را آن گونه که داستان سرایان نقل می‌کنند روایت کند، من یکصد و شصت تازیانه بدو خواهم زد.»^(۳)

و اما حقیقت ماجرا چه بود؟ امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام هنگام گفت و گو با ارباب مذاهب مختلف درباره عصمت پیامبران، به یکی از حاضران (علی بن جهّم) فرمود: شما درباره داود چه می‌گویید؟ او گفت: می‌گویند داود در محرابش مشغول عبادت بود که شیطان به صورت پرنده زیبایی در مقابل او نمایان شد. داود نمازش را شکست و به دنبال پرنده رفت. آنگاه افسانه دیدن زن اوریا را در حال غسل کردن و دل بدوستن و اوریا را در پیشاپیش تابوت به میدان نبرد فرستادن و کشته شدن وی و ازدواج داود با همسر اوریا را شرح داد.

حضرت رضا علیه‌السلام سخت ناراحت شد، دست بر پیشانی خود زد و فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، شما پیامبری از پیامبران خدا را به سستی در نماز نسبت دادید تا آنجا که همچون کودکان به دنبال پرنده‌ای رفت، سپس او را به فحشا و بعد از آن به قتل انسان بی‌گناهی متهم ساختید؟!»

در ادامه روایت آمده که علی بن جهّم پرسید: پس داستان اوریا چه بود؟

امام علیه‌السلام فرمود: «در زمان داود، زنانی که شوهرانشان از دنیا رفته یا کشته می‌شدند، هرگز ازدواج نمی‌کردند (و این منشأ مفاسد فراوان بود).

نخستین کسی که خداوند این کار را برای او مباح کرد، داود بود (تا این سنت شکسته شود و زنان شوهر از کف داده، بلا تکلیف نمانند). بنابراین داود بعد از آنکه اوریا (برحسب تصادف در یکی از جنگها) کشته شد، همسر وی را به عقد خود درآورد و این بر مردم آن زمان،

تفاسیر قرآن، ص ۳۷۲ - ۳۷۶؛ التفسیر المفسرون، ۲ / ۲۶۶ - ۲۷۳.

۱ - به نقل از اسرائیلیات و...، ص ۳۸۳ - ۳۸۵.

۲ - ر.ک. همان، ص ۳۷۶ - ۳۸۳.

۳ - التفسیر الکبیر، ۲۶ / ۱۹۶ و تفسیر صافی، ۴ / ۲۹۶. به نقل از همان، ص ۳۸۶.

۳ - تأویلات عرفانی در نوبت سوم:

مقدمتاً باید یادآور شویم که «پُل نويا» شاگرد و جانشین لوی ماسینیون مستشرق معروف فرانسوی با بررسی زبان تفاسیر عرفانی موجود از قرن دوم تا چهارم، به طریق علمی ثابت کرده که تصوّف و عرفان، چیزی جز تأویل گزاره‌های دینی (قرآن و حدیث) بر مبنای خیال، نیست. آغازگر این تفاسیر خیالی یا استعاری، مقاتل بن سلیمان^(۲) (م: ۱۵۰ هـ) بود. آنگاه در قرن سوم توسط محمد بن علی ملقب به حکیم ترمذی^(۳) (م: ۲۹۵ یا ۳۰۰ هـ)، جنبه نمادی و باطنی یافت و نهایتاً در قرن چهارم با تفسیر منسوب به امام جعفر صادق^(ع) که توسط ابوعبدالرحمن سلمی (م: ۴۱۲)، عرضه گردید^(۴) به تفاسیری نمادی مبتنی بر تجارب روحانی بدل گشت. (۵)

بعداً این تخیلات در شکلی توسعه یافته و با زبانی آهنگین و جذّاب در نوبت سوم از تفسیر کشف الاسرار میبیدی، فرصت ظهور یافت. از آن پس، این بخش از تفسیر میبیدی یکی از مهم‌ترین منابع الهام‌بخش صوفیان در تأویلات عرفانی گردید. (۶)

ذکر این نکته خالی از لطف نیست که ابوالفرج عبدالرحمن ابن جوزی (م: ۵۹۷) بزرگترین

۱ - عیون اخبار الرضا^(ع)، ۲ / ۱۷۱ - ۱۷۲؛ تفسیر صافی، ۴ / ۲۹۵ - ۲۹۶؛ و المیزان، ۱۷ / ۳۱۵ - ۳۱۶. به نقل از همان، ص ۳۷۸.

۲ - اهل بلخ و آزاد کرده قبیله ازد بود. از پیشگامان مکتب خلفا در تألیف به ویژه در علوم قرآنی است. در بصره درگذشت. از کتابهایش تفسیر کبیر، نوادر التفسیر و الآیات المتشابهات است. ابن خلکان و نیز خطیب بغدادی درباره‌اش نوشته‌اند: «وی علم قرآن را از یهود و نصاری فراگرفت و آنها قرآن را موافق با آنچه در کتاب هایشان بود برای او تفسیر می‌کردند. و او از مشبّهه بود. یعنی پروردگار را به مخلوقات تشبیه می‌کرد و در روایت حدیث، دروغ می‌گفت» (وفیات الاعیان ۴ / ۱۳۴۳؛ تاریخ بغداد ۱۳ / ۱۶۹) و نیز می‌گفت: «خداوند جسمی محسوس در چهره انسان و دارای موی سر و گوشت و خون و مو و استخوان و دست و پا و سرو دو چشم می‌باشد.» (مقالات الاسلامیین، ص ۲۱۴). با وجود این، مقاتل بن سلیمان آنچنان تأثیری از حیث تفسیر قرآن بر مردم و پیروان مکتب خلفا داشت که در شرح حال او نوشته‌اند: «الناس کلّهم عیال علی ثلاثه، علی مقاتل بن سلیمان فی التفسیر و...» (تاریخ بغداد، ۱۳ / ۱۶۱؛ تاریخ ابن کثیر، ۱۰ / ۱۰۷)

۳ - برای آشنایی با ترمذی، ر. ک دانشنامه جهان اسلام، ج ۷ ذیل ترمذی.

۴ - برای آشنایی با اعتبار این تفسیر و صاحب آن ر. ک التفسیر و المفسرون، محمد هادی معرفت، ۵۴۳ - ۵۴۸.

۵ - تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، پل نويا، ترجمه اسماعیل سعادت، ص ۵۴ و ۱۷۹ به بعد.

۶ - مانند ملاحسین واعظ کاشفی سبزواری در تفسیر مواهب علیّه و اسماعیل حقّی بر سوی در تفسیر روح البیان.

نقاد آگاه تصوف در کتاب معروف خود موسوم به «تلبیس ابلیس» در باب تأویلات صوفیه می‌گوید: «تأویلات آنها همه اینگونه است (یعنی اغلاط قبیحه است) و ابو عبدالرحمن السُّلَمی از سخنان آنها در تفسیر کتابی در دو مجلد ساخته است که آنرا حقایق التفسیر خوانده است و اکثر آنها هذیان‌های نارواست.»^(۱)

البته از نظر برخی صوفیان و از جمله میبدی، تأویل نباید محوری برای وانهادن معنای ظاهری قرآن باشد. بنابراین، این تأویل‌ها با تأویل‌های برخی فلاسفه و متکلمان و باطنیان، متفاوت است.^(۲) محکمت و آیات احکام از دایره این تفسیر و تأویل بیرونند. فقط متشابهات و آیات مربوط به احوال انسان و اسرار کائنات، در این تفسیر مورد توجه و توجیه صوفیانه قرار می‌گیرد.^(۳) و این همه در حالی است که به صریح قرآن (آل عمران / ۷)، علم مربوط به تأویل آیات متشابهات، منحصرراً در اختیار خداوند است (بنا به آنکه بر کلمه «الله» وقف شود) یا خداوند و راسخون در علم است (بنا به آنکه بر «الراسخون فی العلم» وقف شود). بنابراین در همه حال، جایی برای صوفیه نمی‌ماند.^(۴)

اما از تأویل آیات قرآن و احادیث صحیح که بگذریم، گاهی صوفیه و از جمله میبدی به تأویل روایاتی پرداخته‌اند که اساساً مجعول است و ساخته و پرداخته ذهن خیالپرور عده‌ای تاجر حدیث فروش، که گمراهند و گمراهی آفرین. در این موارد، تأویل صوفی که خود ریشه در خیال دارد به خیالی مضاعف بدل می‌گردد.

اینک از هریک از این دو گونه تأویل (تأویل آیات قرآنی و احادیث صحیح و نیز تأویل احادیث مجعول) نمونه‌ای می‌آوریم و این مقاله را به پایان می‌بریم:

۱ - میبدی، ذیل آیه ۲۶۰ از سوره بقره، در تأویل داستان سربریدن حضرت ابراهیم علیه السلام

۱ - دنباله جستجو در تصوف ایران. دکتر عبدالحسین زرین کوب، ص ۲۲.

۲ - احیاء علوم الدین، محمد غزالی، ۱ / ۴۹، چاپ بیروت، ۱۴۱۲ / ۱۹۹۲ م؛ مشکاة، الانوار و مصفاة الاسرار، محمد غزالی، ص ۱۶۰، بیروت، ۱۴۰۷ / ۱۹۸۶ م؛ کشف الاسرار، ۵ / ۳۰۷.

۳ - سرتی، عبدالحسین زرین کوب، ۲ / ۳۴۹ به نقل از دانشنامه جهان اسلام، ۷ / ۶۵۴.

۴ - بنا بر روایات ما، پیامبر و ائمه علیهم السلام راسخون در علمند و بس. (کافی، ۱ / ۲۳۱) و بنا به کلام امیرالمؤمنین که برای هر مسلمانی حجت است هرکس که جز این پندارد. بر ایشان دروغ بسته و ظلم کرده است: *أین الذین زَعَمُوا أَنهم الرّاسخون فی العلم دوننا کذباً و بَغياً عَلینا... بنا یُسْتَعطَى الهدی و یُسْتَجَلَى العمی.* (نهج البلاغه، خ ۱۴۴، ترجمه شهیدی، ص ۱۴۰).

چهار مرغ را به فرمان خداوند، چنین می‌نویسد: «ای ابراهیم! اکنون که زندگی در مُردن است و بقا در فنا، شو چهار مرغ را بگش از روی ظاهر، چنانکه فرمودیم تعظیم فرمان ما را و اظهار بندگی خویش را. و از روی باطن هم در نهاد خود، این فرمان بجای آر، طاووس زینت را سربردار و با نعیم و زینت دنیا، آرام مگیر.

غراب حرص را بکش، نیز حریص مباش بر آنچه نمآند و زود به سر آید... خروه (خروس) شهوت را بازشکن، هیچ شهوت به دل خود راه مده که از ما بازمانی... کرکس امل را بگش، امل دراز مکن و دل بر حیات لعب و لهو منه تا به حیات طیبه رسی.

ای ابراهیم! حیات طیبه، آن زندگی دل است و طمأنینه سر، که تو می‌خواهی.»

البته میدی به ما نمی‌گوید که این تأویل را از کجا آورده است. و این سؤال هم بی‌پاسخ می‌ماند که پیامبری همچون حضرت ابراهیم علیه السلام - که به مقام مخاطبه و مکالمه با حق رسیده و مستجاب الدعوه است - چگونه هنوز از شهوت و حرص و امل و توجه به زخارف دنیوی رهایی نیافته؟ و اصلاً مگر می‌شود کسی که گرفتار این مشکلات است، صاحب مقام نبوت باشدو...؟

قابل ذکر است که این تأویل بعدها دستمایه جلال الدین محمد بلخی در مثنوی گشت،^(۱) وی آن را بی‌کم و کاست پذیرفت و مبنای تأویلی دیگر و مضاعف گرداند، و آن اینکه حضرت ابراهیم علیه السلام را نماد نوع انسان در هر زمان و مکان دانست و چنین سرود:

تو خلیل وقتی ای خورشید هُش

این چهار اظیار رهن را بگش

ز آنکه هر مرغی از اینها زاغ وُش

هست عقل عاقلان را دیده گُش

چار وصف تن چو مرغان خلیل

بِسمل ایشان دهد جان را سیل

ای خلیل اندر خلاص نیک و بد

سر بیژشان تا رهد پاهای سَد

۱ - مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۳۱ - ۳۴ و ۴۳ - ۴۴.

بَطَّ و طاووس است و زاغ است و خروس

این مثال چهار خُلق اندر نفوس

بط حرص است و خروس، آن شهوت است

جاه چون طاووس و زاغ اُمنیت است

۲- از آنجا که در تصوّف، مَحَبَّتِ مَقْدَم بر معرفت است، میدی برای تبیین یا تثبیت این

معنی به روایتی دست یازیده که نهایتاً خیالی مضاعف را رقم زده است و می‌نویسد:

« داود پیغامبر در مناجات خویش گفت: الهی! جلالِ لم یزل منعوته به نعتِ کمال، موصوف به صفتِ استغنا، از همه مستغنی و به نعتِ خود باقی، نه ترا به کس حاجت و نه ترا از کسی یاری و معونت، این خلق چرا آفریدی؟ و در وجود ایشان حکمت چیست؟ جواب آمد که: «یا داودُ کُنْتُ كُنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ»، گنجی بودم نهان، کس مرا ندانسته و نشناخته، خواستم که مرا بدانند و بشناسند. «أَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ» اشارت است که مبنای معرفت بر مَحَبَّتِ است و هر جا که مَحَبَّتِ نیست، معرفت نیست. (۱)»

حدیث «کنز مخفی» (۲) بارها در کتب عرفانی ذکر شده (۳) و مبنای خیالاتِ مختلف گشته

است. (۴)

۱- کشف الاسرار، ۶ / ۴۷۷.

۲- شکل کامل حدیث بدین گونه است: کُنْتُ كُنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ.

۳- رک: فرهنگ مأثورات در متون عرفانی، صدری نیا، ص ۳۸۶.

۴- چنانکه مولوی گفت:

خاک را تابان تر از افلاک کرد

گنج مخفی بُد ز پُری چاک کرد

یا جامی سرود:

به گنج نیستی عالم نهان بود
زگفت و گوی مائی و تویی دور
به نور خویشتن بر خویش ظاهر
میرا ذاتِ او از تهمتِ عیب
تجلی کرد بر آفاق و انفس
ز رویِ خود به هریک عکس انداخت
ز معشوقان عالم بسته پرده
به شوقِ اوست جان را کامرانی
اگر داند وگرنی، عاشقِ اوست
نه تنها گنج بل گنجینه هم اوست
به جز بیهوده پنداری نداریم

در آن خلوت که هستی بی‌نشان بود
وجودی بود از نقشی دوئی دور
جمالی مطلق از قیدِ مظاهر
دل آرا شاهدهی در جمله غیب
برون زد خیمه ز اقلیم تقدس
ز ذراتِ جهان آئینه‌ها ساخت
جمال اوست هر جا جلوه کرده
به عشقِ اوست دل را زندگانی
دلی کان عاشقِ خوبانِ دلجوست
چو نیکو بنگری آئینه هم اوست
من و تو در میان کاری نداریم

از نظر محدثانِ اهل سنت همچون ابن تیمیّه، سیوطی و ملاعلی قاری، این جمله، اصلاً حدیث نیست، زیرا که هیچ سندی (صحیح یا ضعیف) برای آن نیافته‌اند.^(۱)

گذشته از شکل سند، متن آن نیز کاستی‌های اساسی دارد. اولاً لفظ «مخفياً» چه صیغه‌ای است؟ اگر از خَفِيَ يَخْفِي خَفَاءً وَ خُفْيَةً وَ خُفْيَةً است که این فعل لازم است و مفعول ندارد. و اگر از خَفِيَ يَخْفِي خَفِيًّا وَ خُفْيًا است، در این صورت معنای آن می‌شود: پنهان کرده شده و نه پنهان. در این صورت سؤالات بعدی پیش می‌آید که چه کسی خدا را پنهان کرد؟ اگر غیر خدا، خدا را پنهان کرد که این نفی قَهَارِيَّتِ حق است. و اگر خودش این کار را کرده، خوب خود را از چه کسی پنهان کرد؟ غیر از او که کسی نبود و هنوز خلقی صورت نگرفته بود؟

همچنین در ادامه حدیث می‌گوید: دوست داشتم شناخته شوم، پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم. بر این اساس معلوم می‌شود که در خدا نیازی بوده که آن را با آفریدنِ خلقی، برطرف ساخته است. خدای نیازمند که دیگر خدا نیست. بعلاوه بنا به عقیده وحدت وجود که مقبول صوفیان است، لَيْسَ فِي الدَّارِ غَيْرُهُ دِيَارًا. در این خانه، جز خدا کسی نبوده و نیست و نخواهد بود. پس او خود را برای که و چه می‌خواست بشناساند؟

ضعف دیگر روایت آن است که با نَصِّ قرآن کریم، مخالفت صریح دارد.^(۲) چرا که در قرآن کریم، خداوند در وصف خود فرمود: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. (شوری/۱۱) در حالی که در این روایت، خود را به گنجی مانند کرده است.

همچنین در قرآن کریم غرض از خلقت موجودات، در بندگی و اطاعت ایشان در برابر حق خلاصه شده. وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ. (ذاریات / ۵۶)

در حالی که در این روایت، غرض از خلقت، شناخته شدن حق ذکر شده، آن هم در شرایطی که

بیان او زباندانی ندارد
که بی این گفت و گو، هیچیم و هیچیم
(مقدمه یوسف و زلیخا)

خمش کاین قصه پایانی ندارد
همان بهتر که ما در عشق پیچیم

و البته حافظ بهتر از همه سرود:

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد

۱- اللؤلؤ المرصوع، ص ۶۱؛ الموضوعات، ص ۶۲.

۲- پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: هر روایتی که از من گفتند و با قرآن موافق بود آن را بپذیرید (که از من است) و هر روایتی که از من گفتند و با قرآن مخالف بود، آن را کنار گذارید (که از من نیست). (کافی، ۱ / ۶۹)

این معرفت، نیازِ خالقِ بوده نه مخلوق و در نتیجه کسبِ سودی برای او می‌شود و نه ما. و چقدر دور است این تَرّهات، از کلامِ سرور شهیدان حسین بن علی علیه السلام که در دعای عرفه فرمود: «او بالاتر از این است که سودی از خود به خود برساند، کجا رسد که ما بتوانیم برای او سودی برسانیم.»

آری،

علمِ قرآن نتوان جُست ز کس جز معصوم

چون گشایند دری بی مددِ مفتاحی؟

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

منابع :

الف - کتابها

- آذرنوش، آذرتاش : تاریخ ترجمه از عربی به فارسی (از آغاز تا عصر صفوی)، تهران : سروش، چاپ اول، ۱۳۷۵ ش.
- آیه الله زاده شیرازی، سید مرتضی : بخشی از تفسیری کهن به پارسی، از مؤلفی ناشناخته (حدود قرن چهارم هجری)، با مقدمه و فهرست‌های قرآن فارسی : دکتر علی رواقی، تهران: مرکز فرهنگی نشر قبله و دفتر نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۵ ش.
- ابن الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمن : تلبیس ابلیس (نقد العلم و العلماء)، قاهره، ۱۳۴۷ هجری.
- ابن حنبل، احمد (ت : ۲۴۱ هجری) : المسند، قاهره، ۱۳۱۳ هجری.
- ابن خلکان، ابوالعباس (۶۰۸ - ۶۸۱ هجری) : وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، تحقیق : دکتر احسان عباس، بیروت: دار صادر، ۱۹۶۸ م.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (ت : ۷۷۴ هجری) : تاریخ البداية و النهاية، قاهره: مطبعة السعادة، ۱۳۵۱ - ۱۳۵۸ هجری.
- اشعری، ابوالحسن (ت : ۳۳۰ هجری) : مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، تحقیق: محمد محیی الدین، مصر: نشر مكتبة النهضة، ۱۳۶۹ هجری.

- انصاری هروی، خواجه عبدالله: رسائل خواجه عبدالله انصاری، به اهتمام سلطان حسین تابنده گنابادی، تهران: چاپخانه ارمغان، ۱۳۱۹ ش.

- انصاری هروی، خواجه عبدالله: طبقات الصوفیة، به اهتمام عبدالحی حبیبی قندهاری، کابل، ۱۳۴۱ ش.

- حدّاد عادل، غلامعلی: دانشنامه جهان اسلام جلد هفتم، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی، ۱۳۸۲ ش.

- الخطیب البغدادی، احمد بن علی (ت: ۴۶۳ هجری)، تاریخ بغداد، بیروت، ۱۴۰۵ هجری.
- رکنی، محمد مهدی: لطایفی از قرآن کریم (برگزیده از کشف الاسرار و عدّة الابواب تألیف رشید الدین میبدی)، مشهد: آستان قدس رضوی، چاپ ششم، ۱۳۷۲ ش.

- زرین کوب، عبدالحسین: دنباله جستجو در تصوف ایران، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۹ ش.

- سادات ناصری، سید حسن: قرآن کریم با ترجمه نوبت اول از کشف الاسرار میبدی، تهران: ابن سینا، ۱۳۵۱ ش.

- سادات ناصری، سید حسن؛ دانش پژوه، منوچهر: هزار سال تفسیر فارسی، تهران: البرز، چاپ اول، ۱۳۶۹ ش.

- السیوطی، جلال الدین (ت: ۹۱۱ هجری): اللئالی المصنوعة فی الاحادیث الموضوعة، بیروت: دارالمعرفة، ۱۳۹۵ هجری.

- شریعت، محمد جواد: فهرست تفسیر کشف الاسرار، تهران، ۱۳۶۳ شمسی.
- شریف رضی، محمد بن حسین (ت: ۴۰۶ هجری): نهج البلاغه، ترجمه: دکتر سید جعفر شهیدی، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۰ ش.

- صدری نیا، باقر: فرهنگ مأثورات متون عرفانی، تهران: سروش، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش.
- طرابلسی، ابوالمحاسن حنفی: اللؤلؤ المرصوع، مصر.

- عسکری، سید مرتضی: نقش ائمه در احیاء دین، ۱۶ جلد، تهران: مجمع علمی اسلامی.
- غزالی، ابوحامد محمد: احیاء علوم الدین، قاهره: المطبعة المیمنة، ۱۳۲۲ هجری.

- غزالی، ابوحامد محمد: مشکاة الانوار، تحقیق: ابوالعلاء عقیفی، قاهره: دارالقومية،



۱۳۸۳ هجری.

- القاری، ملاعلی: الموضوعات الکبیر، اسلامبول.

- قاسمی، حمید محمد: اسرائیلیات و تأثیر آن بر داستانهای انبیاء در تفاسیر قرآن، تهران: سروش، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش.

- کلینی، ثقة الاسلام محمد بن یعقوب (ت: ۳۲۸ هجری): الکافی، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیة، چاپ سوم، ۱۳۸۸ هجری.

- معرفت، محمد هادی: التفسیر و المفسرون فی قوبة القیثیب، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۷۷ ش.

- مولوی، جلال الدین محمد (ت: ۶۷۲ هجری): مثنوی معنوی، تصحیح: رینولد نیکلسون، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۵۲ ش.

- میبدی، رشید الدین: تفسیر کشف الاسرار و عدّة الابرار معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری، به کوشش: علی اصغر حکمت، ده مجلد، تهران: دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۳۱ - ۱۳۳۹ ش.

- نجمی، محمد صادق: سیری در صحیحین، تهران: چاپ چهارم، ۱۳۶۱ ش.

- نویا، پل: تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۷۳، ش.

ب - مقالات:

- رکنی، محمد مهدی، جلوه‌های تشیع در تفسیر کشف الاسرار، در: یادنامه علامه امینی، قم: رسالت، چاپ دوم، ۱۳۹۷ هجری.

- محیط طباطبایی، سید محمد: داستان تفسیر خواجه انصاری، در: مجله دانش، شماره ۴، ۱۳۲۸ ش.

- معین، محمد: تفسیر فارسی خواجه عبدالله انصاری، در: مجله دانش، شماره ۲، ۱۳۲۸ ش.

